

ایخوشا ساحت گلزار محبت که اگر
 خرما میکده و صحبت مسقان خراب
 صدره آنخانه که مخصوص خدا پندارند
 بی نشاند زهر فضل و ادب زاهد و شیخ
 مجلس ملی اگر مسجد آدینه نبود
 گرچه در ساحت آن سایه دیواری نیست
 بیش و کم نیست جز این حال دودسته کم و بیش
 راستی اینهمه ویرانی روز افزون چیست
 خانه چند نشین را ز قصور است قصور
 مشن گوهر خود پیش خرف خواه و حید

در جهانست نشان از گل بیخار آنجاست
 که اثر هست اگر از مردم هشیار آنجاست
 دیده ام بنکده است و بت پندار آنجاست
 و این نشانست که ریش و غم دستار آنجاست
 واعظ از بهر چه با شیخ ریاکار آنجاست
 عجب اینجاست که صد صورت دیوار آنجاست
 دشمن دوست نما کم نه که بسیار آنجاست
 نه دروغ است اگر این حرف که معمار آنجاست
 و اندر آنجاست خورتق که شمار آنجاست
 بفروش اینگهر آنجا که خریدار آنجاست

تیره شد خاطرت از ری بصفاهان برگرد

که صفا پیشه اگر هست و وفادار آنجاست

دیباچه

یکی از مستشرقین فرانسه بارون (سلوستره دساسی) در سنه ۱۸۱۹
 مسیحی مطابق سنه ۱۲۳۴ هجری پندنامه شیخ عطار را بفرانسه ترجمه
 و طبع کرده و دیباچه برای کتاب خود بفارسی نوشته و نیز اشعاری
 در مدح پادشاه فرانسه ببحر تقارب سروده که از هر جهت قابل توجه
 است و میتوان نگارشات ابن مستشرق اروپائی را برای پارسی
 نگارانی که بنام پیروی و تقلید اروپا بتخریب نظم و اثر میکوشند
 سرمشق عبرت قرار داد. يك نسخه از این کتاب در کتابخانه فاضل
 استاد آقای حاجی سید نصر الله موجود است و همه کس می تواند
 مطالعه کند.

اینک آن دیباچه بنام خدا

الحمد لله الاحد الصمد الجلیل الحمید العزیز المجید الحکیم

القدير السميع البصير الجبار القهار الكريم الرحيم المقدس في ذاته
المنزه عن سمات القصد في صفاته مبدع المخلوقات ومحدث المصنوعات
الذي لم يخرج شيئاً من القوة إلى الفعل إلا بقدرته ولا يهبط شيئاً
من أعلى عالم الوجود إلى أسفل هاوية العدم إلا بإرادته عالم الشهادة
والغيب مالك اليوم الذي ليس فيه شك ولا ريب الخالق الذي زين حدائق
الافلاك بازهار النجوم وانوار الكواكب الثوابت والسيارات ونور افلاك
الحدائق بنجوم الازهار وكواكب الانوار من الرياحين والاشجار وثبت
في اكناف الارض اطراف الهواء انواع الحيوانات من السباع والبهائم
والطيور والحشرات واجرى في طرق البحار ومسالك الانهار حيتان
المراكب والسفائن وسفن الحيتان والتنانين ثم فضل الانسان على ما سواه
من صنائع جبروته بما خصه به من معرفة لاهوته والهمه من غرائب
العلوم الدنيوية وعجائب الاحكام السياسية والادبية ما يهتدى به إلى
صلاح دنياه ونجاح عقباه ومن الواجب على كل قبيلة من بني آدم
وعلى جميع قطان اقطار العالم مع تفاوت ازمينتهم والملك وتباين امكنتهم
والنحل - ان يحمده على ما اكرمهم به من اكمل آلائه وانعم
عليهم من اتم احسانه واجزل عطائه ككاه علوم انساني ومطالعات فريسيه
اذ ليس من صنائع حضرته وخلائق قدرته الامايين تسيحه و
يوضح تمديحه اما بلسان قوله و اما بلسان حاله بحكم و ان من شئ
الا يسبح بحمده وفي ذلك انشد الشاعر

شعر

السم ترانف نسيم الصبا	له نفس نشره صاعده
فطورا بنوح و طوراً يفوح	كما يفعل الفاقد الواجدة
وسكب الغمام و ندب الحمام	اذا ما شكى الفصن المائدة
و نو الصباح و نور الافاح	و قد هزه البارق الراجعة

و وافى الربيع بمعنى بدیع
و كل لا جلك مستيقظ
و كل لا لائه ذاكر
و فى كل شئى له آية
و من احسن ما قيل فى ذلك المعنى ما انشده الشيخ فريد الدين العطار
فى كتاب منطق الطير

مشوى

هر چه هست از پشت ماهی نامها جمله ذرات بر ذاتش گواه
پستی خاک و بلندی فلک در گواه قدرتش بس بک بیک
باد و خاک و آتش و خون آورد سر خویش از جمله بیرون آورد
خاک ما گل کرد رجل بامداد بعد از آن جانرا در او آرام داد
جان چو در تن رفت و تن زو زنده شد عقل دادش تا بدو بیننده شد
عقلا چون یافت بینائی گرفت علم دادش تا شناسائی گرفت
چون شناسا شد بهجز اقرار کرد غرق حیرت گشت و تن در کار کرد
اما بعد چنین می گوید ضعیف ترین بندگان رحمن و کمترین
خدمتکاران مستعان فقیر حقیر و مسکین بی تمکین مطموره نشین نادانی
و ناتوانی (بارون سلوستره دسائی) مرید طریق حق شناسی که از خزینه
الطاف خفیه التماس راهنمایی می کند و باخضوع هر چه تمامتر اعتراف
میورزد که کشتی جدو جهد خویشرا از امواج دریای خطایا و احوال
گرداب گناهانه رجاء ساحل سلامت و نه امید بناه مگر بر براح لطف
نامتناهی خدای آمرزگار و باد عنایت ربانی خداوند پروردگار که آن
بنده کمینه در زمان جوانی و عنفوان زندگانی از اکتساب نعمتهای بی بقاء
این زمان ناامان و از التذاذ بلذات نایبات این جهان سراب نشان
اعراض تمام و اجتناب مالا کلام نموده است و در حاصل کردن اموال

بی زوال دانش جان پرور و بدست آوردن رغائب خزائن و غرائب
 دفائن ادب و هنر جهد کامل و سعی شامل فرموده و چون بیشتر همت
 آن ضعیف بر تعلم افت عرب و تلقین زبان عجم مصروف شده روز
 و شب در مطالعت کتب عربیه می کوشید و در تصفح نامهای فارسیه
 روزگار می گذرانید و با وجود آنکه بر مجموعهات بسیار و رسالات
 بی شمار اطلاع یافته است و در فنون متفرقه و تصانیف متنوعه خوض
 کرده بقبضه معرفت این کمینه هیچ که کتابی نرسیده و در تصرف ضمیر
 بر تقصیر این خاطر خسته هیچ رسالتی نیامد که درو چنین وصایای
 عزیز و چنین بندهای منفعت آمیز موضوع شده باشد که در پندنامه
 شیخ فریدالدین عطار و فی الحقیقه میتوان گفت که کنز فواید گوناگون
 است و ذخیره نمرات و عقاقیر رنگارنگ غلط کردم که عقدی است از
 جواهر ولالی حقائق دنیوی و دینیہ منتظم و معطی است بر نصف و ظرائف
 دقائق عملیه و علمیه مشتمل و هر که میخواهد که روزگار بایمنی و
 بی ساقی می گذراند و در بند آن می باشد که پس از مضمحل و ناپدید
 شدن سر آب زندگانی مشمول عواطف پادشاهانه ملک بی نظیر گردد و
 منظور عین عنایت خداوند بپوش پذیر باشد می باید که خود را از وسوس
 شیطان ملعون که بنی آدم را عدو مبین است دور داشته گوشهای عقل
 خویش بقراط این پندهای گرانبها تشنیف نماید و سخنهای نصیحت آمیز
 این پیر ارشاد انگیز را دستور العمل ساخته مضمون ایشان فراموش کردن
 در همه عمر جائز ندارد و بنا برین بیش از چند سال این دعا گو آهنگ
 کرده بود که چنان نامه نامور را طبع کند تا تحصیل آن بر هر یک از
 بندگان راست جوی آسان شود

از فواید این رساله گرانمایه کسی از خاص و عام محروم و
 بی بهره نماند اما تا این زمانه مبسر نشد چه از سال های بسیار فتنه

های بی شمار بر اقالیم زمین استیلا یافته است و هر کشور و بوم بخروش لشکریان و های وهوی جنجکجویان در اضطراب افتاده و آدمیان دیده اند ع (جهان پر آشوب و تشویش و تنگی) لکن چون بحکم سیجول الله بعد عسریرا بعنایت آفریننده حرکت و سکون و ارادت خداوند اذا قضی امر فانما یقول له کن فیکون

سلاطین ممالک و امم و اساطین اطراف عالم بر این متفق و یک دل گشتند که لشکرهای فتنه و سرکش را بتیغ آشتی و عدل گتری منهزم و مقهور کنند و در هر اقلیم و کشور علم های صلح و موافقت افراخته و منشور سازند تا بمساعی محموده و آرای پسندیده این سرافرازان دادگر و پادشاهان هنر پرور حال چنین دست داد که ع «بلنکان رها کرده خوی بلنکی» این ضعیف بشتافت تا پیش از نزول قضای آسمانی و غروب آفتاب زندگانندی که عمر برف است و آفتاب تموز اندکی ماند و خواجه غره هنوز آنچه مفصود او بود بکار آورد و از عهده عهد که میداشت بیرون آید که حکماء گفته اند الوعد علی الجردین پس می باید دانست که در پندنامه شیخ فرید الدین عطار بمرور الایام و اللبالی و گردش فلک شعبده باز لالایی فساد چنان از زیاده و قصان افتاده است که در بعضی از نسخ بیتی چند نوشته شده که در نسخهای دیگر موجود نباشد و نیز در عدد فصول کتاب مذکور و ترتیب ایشان و در اوایل و اواخر هر فصل از فصول آن اختلاف واقعست و چون در تصرف راقم این حروف هفت نسخه حاصل شد در مقابله اینها با یکدیگر علی حسب الامکان دقیقه مهمل نکرد و بعد از امان نظر و اعمال دقت بصر آن قرائت را در هر جای ثبت کرد که اولی تر و مستحسن تر معنی و لفظاً مینمود اما با این همه بر این بنده مخفی نیست که در بیشتر

مواضع که در ایشان اختلاف واقع شده نمی توان بقیر دانست که از خط مصنف چه صادر شده و از فساد نویسندگان چه تغییر و تحریف دخول یافته.

والله اعلم وهو یحکم بینهم فیما كانوا فیہ یختلفون و اگر
معاذ الله سهوی افتاد امید است از کرم خوانندگان و شنوندگان
که بنده را معذور خواهند داشت که لایکلف الله نفسا الا وسعها رنم
شد طبع این بندنامه در ایام پادشاه جهان بناه سایه کردگار و پرتو
لطف پروردگار عالی نژاد فرخ نهاد مطاع عالم اکرم اولاد آدم جهان
دار نیکبام و تاجدار سعادت فرجام خردمند عدل گستر و دانشمند دین
پرور روح علم و طور حلم فریدون شوکت و سلیمان حکمت
سالك مسالك كرم و عطا مالك ممالك عز و علا مكرم در گاه
ملك صمد مورد مراحم دادار احد مؤسس اناس انصاف و داد میدهد
قواعد صلاح و عداد سلطان همایون و سرافراز و خاقان فرانسانو از مصطفای
خداوند گردون مفخر دودمان پور بون (لوئیس هشتم هم) که
تخت او باد بر سر چرخ نهم
بنام از فرانس بدورش چنان
جهانبان دین پرور داد گر
سر سرفرازان و تاج مهاف
گر از فتنه آید کسی در پناه
ندیدم چنین گنج و ملک و سریر
نیامد برش درد نساك غمی
طلبکار خیر است و امیدوار
کله گوشه بر آسمان برین
جو اوئی خردمند فرخ نهاد

که ایران بدوران نوشیروان
نیامد چون لوئیس و الا گهر
سرور فرقتا و فر جهان
نیاید جز این کشور آرامگاه
که وقف است بر طفل و رنا و پیر
که نهاد بر خاطرش مرهمی
خدا یا امیدی که دارد بر آر
هنوز از مواضع سرش بر زمین
دارد جهان تا جهانست یاد

نینسی در ایام او رنجی
 کس ایفرسم و ترتیب و آیین ندید
 از آن پیش حق پایگاهش قویست
 چنان عدل گسترده بر عالمی
 همه وقت مردم ز جور زمان
 در ایام آن دادگر شهریار
 برون بینم اوصاف شاه از حساب
 فرو ماندم از شکر چندین کرم
 جهانت بکام و قلمک یار باد
 بلند اخترت عالم افروخته
 غم از گردش روزگارت مباد
 که بر خاطر پادشا همان غمی
 دل و کشورت جمع و معمور باد
 درونت بتایید حق شاد باد
 تت باد پیوسته چون دین درست
 همیت بس از کردگار مجید
 جهان آفرین بر تو رحمت کناد
 و چندین سخن بس که در اطناب کلام هیچ فایده نیست و حکماء گفته اند
 ایاک و فضول الکلام فانها تظهر من عیوبک ما بطن و
 تحرك من عدوک ماسکن

بس بدین بیت حافظ اکتفا می کنیم

بیت

ای شهنشاه بلند اختر خدارا همتی

تا بوسم همچو گردون خاک ایوان شما

انتهی